

و سر انجام شکست  
 شیشۀ صبر و شکیبایی من  
 باید از خویش برون تر بروم  
 تنگ تر شد ره شیدایی من  
 \*

این چه عشقیست که افتاده به جان من و تو؟  
 نکند وسوسۀ شیطان است!  
 نکند آو فراموش شده  
 و عبور از لب ایمان است!  
 \*

تو نداری غم فردای مرا  
 که من امروز به فردا نرسم  
 نفسم بر در و دیوار نشست  
 قطره آبم که به دریا نرسم  
 \*

صخره های به غم آلوده من  
 سر به صحرای جنون تو زدند  
 مثل موجی که کف آلوده شده

سر سجده به ستون تو زدند

\*

وحشی و سرد و خشن خواب من است

که گریزد ز دو چشمم همه شب

آتشین است نگاه تو ولی

آخر آتش نشود مرهم تب!

\*

این فروزانی دستان من و سرکشیم

که ندانم به کجا ختم شود

تو مگر حادثه ی سوختنی

که از این تاب و تیم کم نشود

\*

نتوانم که بینم غم تو

ورنه نابودی من نزدیک است

این حقیقت که خدا داند و بس

راه بین من و تو باریک است

\*

خواهم از دست خودم بگریزم

خلاء خالی من لبریز است

تک درختی شده ام تنگ غروب

که مرا فکر تو چون پاییز است

\*

به سرایشی هر سایه نگر

سایه خلوت من زنجیر است  
و خدا شاهد این صبر من است  
صبر من با دل من درگیر است  
\*

ای که در اوج صدایت دیدم  
که تو هم خسته از این تصویری  
من چه باید بکنم؟ ای مه من  
که تو هم برد این تقدیری!  
\*

پس از این سوزو گدازی که مراست  
شعله های تب تو منتظر است  
که مرا ذوب کند هر نفست  
آتشین فکر تو اما به سر است  
...

